سمه تعالی

[مسأله 6 (حکم غیر قادر بر تکبیر صحیح) 1](#_Toc70095406)

[أدله لزوم گفتن تکبیر ملحون 1](#_Toc70095407)

[شبهه (تعارض اطلاق دلیل جزئیت تکبیر و دلیل شرطیت تحسین) 2](#_Toc70095408)

[جواب صغروی از شبهه (عدم وجود اطلاق در دلیل شرطیت تحسین نسبت به فرض عجز) 3](#_Toc70095409)

[جواب کبروی (طولیت بین جزئیت و شرط آن در نظر عرف) 3](#_Toc70095410)

[بررسی وجوب ترجمه در فرض عجز از تکبیر ولو ملحون 4](#_Toc70095411)

[دلیل مرحوم خویی (لاصلاة بغیر افتتاح) 5](#_Toc70095412)

[اجماع بر وجوب ترجمه 7](#_Toc70095413)

[دلیل شیخ انصاری (اطلاق أدله أمر به تکبیر نسبت به ترجمه) 7](#_Toc70095414)

**موضوع**: تکبیرة الاحرام /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در رابطه با حکم غیر قادر بر گفتن تکبیر صحیح بود؛ مشهور فتوا داده اند که باید تکبیر را به صورت ملحون بگوید لذا بحث جلسات قبل پیرامون أدله این فتوا شکل گرفت و در جلسه قبل فحوای أدله مربوط به أخرس به عنوان دلیل نهم مطرح شد.

# مسأله 6 (حکم غیر قادر بر تکبیر صحیح)

من لم يعرفها يجب عليه أن يتعلم ‌و لا يجوز له الدخول في الصلاة قبل التعلم إلا إذا ضاق الوقت فيأتي بها ملحونة و إن لم يقدر فترجمتها من غير العربية و لا يلزم أن يكون بلغته و إن كان أحوط و لا تجزي عن الترجمة غيرها من الأذكار و الأدعية و إن كانت بالعربية و إن أمكن له النطق بها بتلقين الغير حرفا فحرفا قدم على الملحون و الترجمة‌

بحث در این رابطه بود که مشهور از جمله صاحب عروه فتوا دادند که اگر کسی نمی تواند تکبیرة الاحرام صحیح بگوید تکبیر ملحون بگوید و اگر این را هم نمی تواند ترجمه آن را بگوید.

## أدله لزوم گفتن تکبیر ملحون

ما بیان نمودیم که از مجموع روایات استفاده می کنیم که اگر نمی تواند تکبیر صحیح بگوید تکبیر ملحون بگوید أما به شرطی که مغیّر معنا نباشد.

### شبهه (تعارض اطلاق دلیل جزئیت تکبیر و دلیل شرطیت تحسین)

شبهه ای در اینجا مطرح شد که حتّی اگر قادر بر تکبیر ملحون غیر مغیّر معنا باشد به چه دلیل لازم است تکبیر ملحون بگوید؛ نماز مشروط به تکبیر و تکبیر مشروط به تصحیح آن است و لذا حال که عاجز از تصحیح تکبیر هستیم به چه دلیل شرطیت تصحیح تکبیر اسقاط شده باشد و شاید خود جزئیت تکبیر در این حال اسقاط شده باشد؛ شبیه آنچه آقای سیستانی از صحیحه عبدالله بن سنان استفاده می کنند که شرط قرائت سوره حمد در نماز تصحیح و تحسین آن است یعنی باید قرآن خوانده شود و باید درست خوانده شود و اگر نمی تواند قرآن را درست بخواند قرائت قرآن ساقط می شود و باید تسبیح بگوید. ممکن است کسی بگوید همان طور که اگر صحّت قرائت در نماز مقدور نباشد أصل قرائت ساقط می شود اینجا نیز ممکن است کسی بگوید اگر صحّت تکبیرة الاحرام ممکن نبود و نمی تواند تکبیر صحیح بگوید به چه دلیل باید أصل تکبیر را بگوید و شاید تکبیر ساقط باشد؛ نهایت این است که لازم باشد ترجمه تکبیر یا مرادف تکبیر (مثل الله أعظم، الله أجلّ) را بگوید.

ما بیان نمودیم این شبهه از نظر فنّی قوی است؛ تقریب شبهه این است که یک دلیل بیان می کند «نماز بخوانید» و دلیل دیگر بیان می کند «تکبیر بگویید» و دلیل دیگر بیان می کند «تکبیر صحیح بگویید» که ظاهر این دلیل ارشاد به شرطیّت صحّت در تکبیر است و گویا به صورت «لاتکبیر الا مع أدائها صحیحاً» گفته است. این شخص از نماز با تکبیر صحیح عاجز است ولی ممکن است شرطیّت صحت تکبیر باقی باشد که نتیجه بقای شرطیّت این است که شارع از اصل جزئیت تکبیر رفع ید کند؛ شبیه شرطیّت صحت قرائت که آقای سیستانی از روایت استفاده نمودند که شرطیت صحّت قرائت مطلقه است و اگر عاجز از صحّت قرائت هم باشد صحّت قرائت شرط است و نتیجه شرطیّت مطلقه حتّی در فرض عجز این است که قرائت در حق عاجز از تصحیح قرائت ساقط می شود و باید تسبیح بگوید «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ مِنَ الصَّلَاةِ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ أَ لَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلًا دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَقْرَأَ الْقُرْآنَ أَجْزَأَهُ أَنْ يُكَبِّرَ وَ يُسَبِّحَ وَ يُصَلِّيَ»[[1]](#footnote-1).

توجّه شود که به خاطر این که دلیل داریم که نماز در هیچ حالی ساقط نمی شود اصل وجوب نماز مسلّم است و اگر «الصلاة لاتسقط بحال» نمی بود می گفتیم اصل تکلیف به نماز ساقط است. ما از مجموع روایات استفاده کردیم که با صرف عجز از مثل تکبیرة الاحرام نماز ساقط نمی شود که قبلاً این مطلب را بحث کردیم.

#### جواب صغروی از شبهه (عدم وجود اطلاق در دلیل شرطیت تحسین نسبت به فرض عجز)

ما در جواب صغروی از این شبهه بیان کردیم: در دلیل لزوم تحسین تکبیرة الاحرام اطلاقی نداریم که بیان کند «لا تکبیرة للاحرام الا مع ادائها صحیحا» و شامل عاجز هم بشود؛ از صحیحه عبدالله بن سنان قدرمتیقّنی فهمیدیم که اگر می توانی تکبیرة الاحرام را صحیح أدا کنی باید صحیح أدا کنی و اطلاقی ندارد که اگر نمی توانی صحیح أدا کنی همچنان تحسین تکبیرة الاحرام شرط است.

لذا اصل اطلاق تکبیرة الاحرام شامل این شخص می شود و دلیل صحّت تکبیرة الاحرام شامل این شخص عاجز از تصحیح نمی شود و نتیجه این می شود که نماز این شخص همراه با تکبیرة الاحرام ولو تکبیر ملحون باشد.

#### جواب کبروی (طولیت بین جزئیت و شرط آن در نظر عرف)

أما از نظر کبروی جوابی فنّی برای این شبهه نداریم؛ لکن بعید نمی دانیم متفاهم عرفی طولیت بین أدله أجزاء و شرایط باشد. مثال زدیم که دلیلی بیان می کند «اذا صلیت فاسجد» و دلیل دیگر بیان می کند «اذا سجدت فاسجد علی الارض» و این شخص ما یصح السجود علیه ندارد و فرض کنید دلیل خاص فقهی نداریم که حکم مسأله را روشن کند و می خواهیم بر اساس قاعده حکم مسأله را بیابیم؛ در اینجا اشکال فنّی وجود دارد که به چه دلیل مشهور بیان می کنند که بر فرش سجده کند و از اطلاق «لاتسجد الا علی الارض» که اقتضا می کند هیچ گاه أمر به سجود نداریم مگر این که مشروط است به این که سجود بر زمین باشد، رفع ید می کنند؟ چرا «اذا سجدت فاسجد» ساقط نشود؟ مرجّحی وجود ندارد که از اطلاق «اذا سجدت فاسجد علی الارض» رفع ید کنیم و وقتی از سجود مأمور به عاجز باشد وظیفه به ایماء منتقل می شود.

این شبهه از نظر فنّی صحیح است، أما عرف طولیّت احساس می کند؛ یعنی بعد از این که دلیل بیان می کند «نماز در هیچ حالی ساقط نیست» عرف در اینجا نمی گوید معلوم نیست شارع از من خواسته باشد که بر فرش سجده کنم و شاید ایماء به سجود را خواسته باشد؛ بلکه عرف «اذا صلیت فاسجد» و «اذا سجدت فلاتسجد الا علی الارض» را در طول هم می بیند و می گوید بالاخره لازم نیست بر زمین سجده کنم چون نماز بر من واجب است و امکان سجده بر زمین وجود ندارد و لذا سجده بر زمین بر من لازم نیست ولی به اطلاق «اذا صلیت فاسجد» تمسک می کند و می گوید اصل سجود بر من لازم است و ایمای به سجود کافی نیست. این جوابی عرفی از این شبهه است و شاید مرتکز فقها نیز همین بوده است.

اگر خطاب وجوب سجده و سجده بر ما یصح السجود علیه، واحد باشد «اسجد علی الارض»، قبول نمی کردیم که اگر سجده بر ارض ممکن نیست بر فرش سجده کند و دلیلی بر وجوب سجده بر فرش وجود ندارد.

**البته در جایی که بدل اضطراری وجود دارد تابع استظهار از دلیل است**؛ مثلاً تیمّم که بدل وضو است باید بررسی کنیم که بدل در فرض عجز از وضو است یا بدل اضطراری در فرض عجز از وضوی با شرایط کامل است که باید سراغ استظهار از أدله برویم؛ مرحوم خویی فرموده اند کسی که از وضوی با شرایط کامل عاجز است وظیفه او تیمّم است و لذا در این مسأله عروه که هوا گرم است و هر وضویی که می گیرد رطوبت دست و صورت او خشک می شود صاحب عروه فرموده است اقوی این است که مسح با آب جدید جایز است و احوط استحبابی جمع بین مسح با دست خشک و مسح با آب جدید و تیمّم است (که برخی از بزرگان هم فرموده اند این احتیاط ترک نشود) ولی مرحوم خویی فرموده اند اقوی وجوب تیمم است به این خاطر که ظاهر دلیل تیمّم این است که کسی که قادر بر وضوی مأمور به نیست تیمّم کند و اطلاق شرطیّت مسح به بلّه‌ی وضو بیان می کند که وضو مشروط به مسح به بلّه‌ی وضو است و اگر عاجز از این شرط باشد از وضوی مأمور به عاجز خواهد بود و باید تیمّم کند. پس نکته این شد که عاجز از وضوی مأمور به باید تیمّم کند و در اینجا تابع استظهار از دلیل هستیم.

البته کسانی مثل آقای سیستانی در این مسأله بیان می کنند که وضو فریضه است و مسح به بلّه‌ی وضو سنت است به این خاطر که در قرآن نیامده است و «السنة لاتنقض الفریضه» و این شخص از عمل به سنّت در این وضو عاجز است و وضو هم فریضه است و «السنة لاتنقض الفریضه» شامل مضطر می شود و لذا وضو با مسح به آب جدید صحیح خواهد بود؛ ولی مرحوم خویی این قاعده را حداقل شامل مضطرّ نمی داند طبیعی است که به گونه ای دیگر استدلال کند.

اگر در مورد نماز هم دلیل بیان می کرد که کسی که از سجود مأمور به عاجز است ایماء به سجود کند در آنجا هم ملتزم می شدیم که کسی که نمی تواند بر زمین سجده کند ولی بر فرش می تواند سجده کند عاجز از سجود مأمور به بوده و نوبت به ایمای به سجود می رسد؛ لکن ما همچون دلیلی نداریم که عاجز از سجود مأمور به اختیاری، باید ایمای به سجود کند و لذا استظهار عرفی این است که اگر عاجز از سجود بر زمین شدیم نوبت به ایماء نمی رسد و باید بر فرش و أمثال آن سجده کنیم.

در محل بحث نیز اگر دلیل اطلاق داشته باشد «اذا کبّرت فکبّر مع تحسین التکبیر»، عرف طولیت می بیند و از این خطاب رفع ید می کند و می گوید تکبیر را ولو با عدم رعایت تصحیح تکبیر بگوید ولو عاجز از تصحیح تکبیر است.

## بررسی وجوب ترجمه در فرض عجز از تکبیر ولو ملحون

این مطلب در فرضی است که اگر تکبیر صحیح نگوییم می توانیم به نحوی تکبیر بگوییم که معنای تکبیر حفظ شود. أما اگر لحن مغیّر معنا باشد اطلاقی نداریم که کلامی را بگوییم که عرف عربی آن را تکبیر نمی داند.

**آقای سیستانی فرموده اند:** در این فرض، تکلیف ساقط است و لازم نیست تکبیر بگوید؛ البته اصل نماز واجب است (ایشان بر اساس دلیل «ما من شیء محرم الا و قدأحله الله لمن اضطر الیه» وجوب اصل نماز را ثابت می کند ولی ما از مجموع روایات استفاده کرده ایم که تکلیف به نماز ساقط نیست.) وقتی اصل تکلیف به نماز مسلّم بود، أقل و أکثر ارتباطی می شود و شک داریم که لازم است ترجمه را بگوییم یا نه، اصل وجوب نماز مسلّم است و نسبت به نماز با ترجمه تکبیر برائت جاری می کنیم.

**نکته:** ترجمه «الله اکبر» به هر زبانی که باشد ذکر خدا محسوب می شود و اگر به قصد ذکر گفته شود هیچ اشکالی ندارد و ذکر انصرافی به ذکر عربی ندارد و ذکر خدا و دعای در نماز، اختصاصی به ذکر عربی و دعای عربی ندارد.

**ما اشکال کردیم که:** آیا محتمل است که بر أخرس واجب باشد اشاره کند أما کسی که تنها قادر بر تکبیر ملحون مغیّر معنا است تکبیر نگوید و احتمال هم بدهید که چیز دیگری نیز بر او واجب نباشد؟! این احتمال عرفی نیست. پس یک کاری بر او واجب است أما روشن نیست چه کاری باید انجام دهد؛ همین جمله ای که مسامحة تکبیر می گویند و مغیّر معنا است را بگوید یا ترجمه آن را بگوید یا مرادف آن را «الله اجلّ» بگوید.

### دلیل مرحوم خویی (لاصلاة بغیر افتتاح)

**مرحوم خویی فرموده اند:** تکلیف به نماز ساقط نمی شود «الصلاة لاتسقط بحال»، و نمی تواند هیچ چیزی نگوید زیرا دلیل بیان می کند «لاصلاة بغیر افتتاح» و نماز باید افتتاح عرفی شود که اگر قادر بر تکبیرة الاحرام است باید همان را بگوید و اگر عاجز از تکبیر است جزئیت تکبیر ساقط می شود ولی بر اساس «لاصلاة بغیر افتتاح» دلالت می کند که نمی تواند بدون افتتاح وارد نماز شود و نزدیک ترین چیز به تکبیر در افتتاح نماز، ترجمه تکبیر است «خدا بزرگ است یا خدا بزرگتر است» و می تواند به هر زبانی بگوید چون «لاصلاة بغیر افتتاح» اطلاق دارد (برخی می گویند هر کسی به زبان خودش باید ترجمه کند) أما مرادف عربی مثل «الله اجلّ، الله أعظم» را نگوید.

**انصافاً این فرمایش مرحوم خویی صحیح نیست**؛ ظاهر «لاصلاة بغیر افتتاح» این است که عنوان مشیر به تکبیرة الاحرام است نه این که هر چیزی که عرف آن را افتتاح بداند کفایت کند مثل این که ابتدای نماز یک کلید نشان دهد. حداقل این است که اجمال دارد. لذا دلیلی نداریم که وقتی تکبیرة الاحرام به سبب عجز ساقط شد باید چه کاری انجام دهد، أما این که آقای سیستانی فرمودند هیچ کاری لازم نیست و بسم الله الرحمن الرحیم را می گوید و نماز را ادامه می دهد به نظر می آید خلاف فحوای أدله اشاره أخرس است، لذا نوبت به اصل عملی می رسد.

**ممکن است گفته شود:** أدله اشاره اخرس چنین فحوایی ندارد چون اگر اخرس ابتلای عام دارد و لذا یک جایگزین برای آن قرار داده اند و لذا دلالت ندارد که شخصی که تنها قادر بر تکبیر نیست با اولویت یک جایگزین داشته باشد.

**در جواب می گوییم**: بالاخره برای شخص اخرس یک جایگزین قرار داده شده است. همچنین در روایت تلبیه را هم بیان کرده است که اخرس برای تلبیه باید تحریک لسان و اشاره کند در حالی که اگر تلبیه نگوید مشکلی پیش نمی آید چون حج (بر خلاف نماز) اذکار واجب ندارد و مشتمل بر طواف و وقوف و سعی است که می تواند انجام دهد و لذا اگر گفته شود تلبیه نگوید مشکلی پیش نمی آید؛ پس متفاهم عرفی این خواهد بود که وقتی برای عاجز از تلبیه جایگزین گذاشته است برای عاجز از تکبیرة الاحرام هم جایگزین گذاشته باشد.

قیاس نیست که بخواهیم از حکم اخرس در حج، حکم عاجز از تکبیرة الاحرام صحیح را به دست بیاوریم بلکه متفاهم عرفی است. اخرس کسی است که چون کر است لال می شود ولی گاهی زبان بریده می شود و اخرس بالعرض می شوند که به صورت نسبی است و گاهی زبان به گونه ای قطع نمی شود که نتواند تمام حروف و حرکات بیان شود و همان طور که روایت أخرس به متفاهم عرفی شامل أخرس بالعرض می شود شامل محل بحث هم می شود.

به هر حال، مشکل است کلام آقای سیستانی پذیرفته شود که حال که نمی تواند تکبیری بگوید که مغیّر معنا نباشد تکبیر ساقط باشد و بدون تکبیر نماز بخواند. بعید نیست که از أدله مربوط به أخرس استفاده شود که تکبیر جایگزین دارد و باید ترجمه یا مرادف را بگوید یا این که با تلقین به صورت حرف به حرف و با فاصله بگوید؛ این که بگوییم هیچ کدام از این موارد را نخواسته باشد بعید است با این که أخرس باید کاری انجام دهد.

اگر استبعاد ما پذیرفته شود که باید کاری انجام دهد نوبت به اصل عملی می رسد؛ آقای سیستانی فرموده اند اصل عملی در جایی که احتمال می دادیم چیزی لازم نباشد برائت از اکثر بود، أما اگر لازم باشد به جای تکبیر صحیح چیزی بگوییم ولی ندانیم چه چیزی لازم است دوران بین تعیین و تخییر می شود و باید احتیاط کرد. لذا اگر بر اساس اجماع فهمیده شود که اصل ترجمه لازم است و شک کنیم که باید به زبان خود ترجمه را بگوید یا می تواند به زبان های دیگر نیز ترجمه کند باید احتیاط کند.

برای توضیح فرمایش آقای سیستانی بیان می کنیم؛ صاحب مدارک ادّعای اجماع کرده است «هذا مذهب علمائنا و أکثر العامه» که اگر کسی نمی تواند تکبیر عربی بگوید باید ترجمه آن را بگوید. بله، برخی از عامه قائل شده اند که تکبیر ساقط است. خود صاحب مدارک فرموده اند این حرف محتمل است چون اصل برائت اقتضا می کند که بعد از عجز از تکبیر، ترجمه آن نیز ساقط باشد. (در پرانتز عرض می کنم: جالب این است که از ابوحنیفه نقل شده است که در حال اختیار هم می توان تکبیرة الاحرام را ترجمه کرد یعنی شخص عرب زبان می تواند به جای «الله اکبر»، «خدا بزرگتر است» بگوید. همچنین گفته است که سوره حمد را می خواند و بعد یک آیه از سوره یا ترجمه آن را می گوید.)

### اجماع بر وجوب ترجمه

**صاحب مدارک می فرماید**: اگر اجماع تعبّدی بر وجوب ترجمه در هنگام عجز از تکبیرة الاحرام باشد می پذیریم وگرنه دلیل کافی بر آن نداریم، ولی خود ایشان در ابتدا تعبیر «هذا مذهب علمائنا» را مطرح کرده و اجماع را پذیرفته است ولی می فرماید معلوم نیست این اجماع، تعبّدی باشد و احتمال دارد مدرکی باشد که کاشف از رأی معصوم نیست.

### دلیل شیخ انصاری (اطلاق أدله أمر به تکبیر نسبت به ترجمه)

دلیل دوم بر لزوم ترجمه بر کسی که نمی تواند تکبیر را ولو به صورت ملحون بگوید، استدلالی است که شیخ انصاری بیان نموده اند: خود أمر به تکبیر «تحریمها التکبیر» اطلاق دارد و «الله اکبر» برای شخص مختار مصداق تکبیر است ولی شخص غیر مختار که قادر بر گفتن تکبیر نیست همان ترجمه «الله اکبر» مصداق تکبیر است. و تکبیر در تعابیر «اولها التکبیر، تحریمها التکبیر» تنها نسبت به قادر بر تکبیر عربی منصرف به تکبیر عربی است و نسبت به عاجز از تکبیر عربی اطلاق دارد.

**به نظر ما این استدلال هم صحیح نیست**؛ چون تکبیر یک اصطلاح است مانند حوقله که یک اصطلاح و برای «لاحول و لاقوة الا بالله» است و اگر فارسی آن گفته شود حوقله نیست یا حیقله برای «حی علی الصلاة، حی علی الفلاح» است و ترجمه آن حیقله نیست. الآن هم اگر به مردم بگویند تکبیر بگویید اگر کسی بگوید «خدا بزرگتر است» نمی گویند تکبیر گفت و ظاهر تکبیر این نیست که خدا را بزرگ بشمارد بلکه ظاهرش این است که لفظ «الله اکبر» را بگوید.

**دلیل سوم بر لزوم ترجمه فرمایش مرحوم خویی است که**: تکبیر صادق نیست و از عاجز ساقط است ولی «لاصلاة بغیر افتتاح» که در موثقه عمار بیان شده است اقتضا می کند که نماز را افتتاح کند و استفاده می شود اگر از تکبیر در اول نماز عاجز است باید نماز را با یک چیزی افتتاح کند و هیچ چیزی نزدیک تر به تکبیر عربی از ترجمه نیست.

**در جواب از این استدلال هم بیان کردیم که**: «لاصلاة بغیر افتتاح» منصرف به افتتاح معهود و مصطلح یعنی تکبیرة الاحرام است.

لذا اگر کلام ما نباشد که وقتی أخرس به جای تکبیرة الاحرام اشاره می کند استبعاد دارد که شخص عاجز از تکبیر عربی کاری نکند، کلام آقای سیستانی صحیح است \_که صاحب مدارک هم اشاره کردند- که به اصل برائت از لزوم ترجمه آن رجوع می کنیم.

**علاوه بر این که:** ما متوجّه نشدیم که چرا ترجمه تکبیر نسبت به چیزهای دیگر أقرب به تکبیر است؛ مثلاً اگر «الله أجلّ» بگوید أقرب به تکبیر نیست یا کسی که با تلقین و به صورت حرف به حرف می گوید چرا أقرب به تکبیر نباشد و چه بسا در مورد عاجز بر گفتن حرف به حرف با تلقین صدق کند که الله اکبر گفت؛ مثلاً اگر به کسی بگویند شعر حافظ بخوان و او لکنت زبان داشته باشد و هر حرفی را می خواهد بگوید باید به خود فشار بیاورد تا بتواند حرف بعدی را بگوید به گونه ای که فصل طویل و اخلال به موالات بین حروف حاصل می شود که می گویند این شخص همین گونه صحبت می کند و صدق می کند شعر حافظ خواند. بله، انصراف شعر حافظ خواندن به شخص مختار این است که شعر حافظ متعارف بخواند، ولی فرض این است که این شخص باید حرف به حرف بگوید یا این شخصی که عاجز از تکبیر است و تنها با تلقین به صورت حرف به حرف می تواند تکبیر را بگوید هر چند در حال اختیار صحیح نیست ولی وجهی ندارد بگوییم این را رها کند و ترجمه را بگوید و نهایت این است که نوبت به اصل عملی می رسد و چون دوران أمر بین تعیین و تخییر است که ما طبق برائت از تعیین می گوییم گفتن ترجمه لازم نیست و می تواند با تلقین و به صورت حرف به حرف بگوید.

**آخرین مطلبی که راجع به این بحث وجود دارد این است که:** آیا تعلّم تکبیر صحیح و قرائت صحیح قبل از وقت واجب است در صورتی که اگر وقت داخل شود نتواند یاد بگیرد؛ این بحث بحث از مقدّمات مفوّته است که آقای سیستانی تحصیل مقدّمات مفوته را لازم می دانند. أما همان طور که مرحوم خویی فرموده اند نیاز نیست بحث را بر عنوان مقدّمات مفوته قرار دهیم که اگر قبل از وقت مثلاً وضو نگیرد در وقت نمی تواند وضو بگیرد این مثال مربوط به مقدمه مفوته است ولی در محل بحث اطلاق دلیل هلا تعلّمت وجود دارد و اطلاق آن بیان می کند که باید قبل از وقت چه احکام و چه متعلّقات احکام را تعلّم کنی و تعلّم قرائت صحیح، تعلّم متعلّق احکام است و لذا حتّی اگر تحصیل مقدّمات مفوته قبل از وقت مثل تحصیل آب وضو لازم نباشد و حتّی می شود آب را قبل از وقت روی زمین ریخت و بعد از وقت تیمّم کرد و نظر مرحوم خویی را قبول کنیم که تحصیل مقدمات مفوته لازم نیست، أما تعلّم قرائت صحیح داخل در «افلا تعلّمت حتّی تعمل» است.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص147.](http://lib.eshia.ir/10083/2/147/أجزأه) [↑](#footnote-ref-1)